



<https://mph.ui.ac.ir>

Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276

Vol. 18, Issue 2, No. 42, Autumn and Winter 2027

(Research Paper)

Inexplicable Disagreement and the Rationality of Religious Belief A Critical Analysis of Nicholas Wolterstorff's Theory

Ghazaleh Hojjati 

Department of Islamic Philosophy and Mysticism, Faculty of Religions and Islamic Studies, International
University of Islamic Denominations
ghazaleh.hojjati@mazaheb.ac.ir

Abstract

The problem of religious disagreement remains one of the most profound challenges in contemporary epistemology of religion. Nicholas Wolterstorff, a leading figure in analytic philosophy of religion, offers a distinctive response to this problem grounded in the concepts of inexplicable disagreement, epistemic entitlement, and trust in cognition. His approach, which stands in contrast to Lockean evidentialism and contemporary conciliationism, seeks to preserve the rationality of religious belief even in the face of peer disagreement. Wolterstorff argues that many deep and persistent disagreements in philosophy, religion, and ethics are “inexplicable” and cannot be reduced to error or negligence. Thus, mere awareness of such disagreement does not necessarily mandate suspension of belief. If a believer has fulfilled all their “epistemic duties” in forming a belief, they remain entitled to hold it despite peer disagreement. This paper reconstructs and critically evaluates Wolterstorff’s view along four key axes: epistemic, methodological, virtue-theoretic, and socio-normative. It shows that while his theory represents a significant advance in reconceiving rational religious belief in a pluralistic world, it faces serious challenges concerning the role of higher-order evidence, the vagueness of entitlement, the risk of “virtue-cloaked dogmatism,” and the difficulty of bridging personal and public rationality. The paper concludes by suggesting avenues for future development and argues that Wolterstorff’s project opens a promising middle path between conciliationist skepticism and traditionalist dogmatism.

Keywords: Nicholas Wolterstorff, Religious Disagreement, Epistemic Entitlement, Rationality of Belief, Higher-Order Evidence.

* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/mph.2026.147114.1673](https://doi.org/10.22108/mph.2026.147114.1673)



دوفصلنامه علمی متافیزیک

دوره ۱۸، شماره دوم (پیاپی ۴۲)، پاییز و زمستان ۱۴۰۵ ۶۸-۵۵

تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۷/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۵

(مقاله پژوهشی)

اختلاف نظر بی توضیح و عقلانیت باور دینی تحلیل و نقد نظریه نیکلاس والترستورف

غزاله حجتی *، استادیار گروه فلسفه و عرفان اسلامی، دانشکده ادیان و معارف اسلامی، دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی
ghazaleh.hojjati@mazaheb.ac.ir

چکیده

مسئله اختلاف نظر دینی یکی از بنیادی‌ترین مسائل معرفت‌شناسی دین معاصر است و نیکلاس والترستورف، از برجسته‌ترین فیلسوفان دین تحلیلی، در دهه‌های اخیر کوشیده است پاسخی بدیل به این مسئله ارائه دهد. نظریه او که بر مفاهیمی همچون اختلاف بی توضیح، استحقاق معرفتی و اعتماد عقلانی استوار است، به روشنی در مقابل شواهد گرای لاک و مصالحه‌گرایی معاصر قرار می‌گیرد و می‌کوشد عقلانیت باور دینی را حتی در شرایط اختلاف همتایان حفظ کند. والترستورف با تأکید بر اینکه بسیاری از اختلاف‌نظرهای عمیق و ماندگار در فلسفه، دین و اخلاق بی توضیح هستند و نمی‌توان آنها را به خطا یا بی‌دقتی فروکاست، باور دارد آگاهی از چنین اختلاف‌نظرهایی لزوماً به تعلیق باور نمی‌انجامد. از دید او، اگر شخص تمام وظایف عقلانی خود را در فرایند باورآوری انجام داده باشد، حتی در حضور مخالفان همتا می‌تواند باور خود را حفظ کند و همچنان مستحق داشتن آن باشد. این مقاله ضمن بازسازی و تحلیل نظام‌مند این نظریه، آن را از چهار نظر معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، فضیلت‌محور و اجتماعی-هنجاری نقد می‌کند. نتیجه آن است که هرچند نظریه والترستورف گامی مهم در بازاندیشی عقلانیت دینی در جهان کثرت‌گرایانه است، در برابر چالش‌هایی همچون نقش شواهد مرتبه بالاتر، ابهام در مفهوم استحقاق، خطر جزم‌گرایی فضیلت‌پوش و دشواری پیوند عقلانیت شخصی با عقلانیت عمومی نیازمند بازسازی است. در پایان، چشم‌اندازهایی برای توسعه آینده این نظریه ارائه می‌دهیم و نشان می‌دهیم طرح فکری والترستورف راهی میانه بین شکاکیت مصالحه‌جویانه و جزم‌گرایی سنت‌گرایانه می‌گشاید.

واژگان کلیدی: نیکلاس والترستورف، اختلاف نظر دینی، استحقاق معرفتی، عقلانیت دینی، شواهد مرتبه بالاتر.

* نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/mph.2026.147114.1673](https://doi.org/10.22108/mph.2026.147114.1673)

۱- مقدمه

یکی از مسائل اساسی در معرفت‌شناسی معاصر دین و به طور کلی در معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر پرسش از وضعیت عقلانی باور در شرایط اختلاف‌نظر پایدار و عمیق میان همتایان معرفتی است. این مسأله که در ادبیات معرفت‌شناختی امروز تحت عنوان اختلاف‌نظر همتایان^۱ شناخته می‌شود، ناظر به موقعیتی است که در آن دو یا چند فاعل معرفتی که از نظر توانایی شناختی، دسترسی به شواهد و میزان تعهد به شیوه‌های عقلانی پژوهش تقریباً هم‌سنگ هستند، در رابطه با یک گزاره معین به نتایجی متعارض می‌رسند. این وضعیت، به ویژه در حوزه دین، اهمیتی مضاعف می‌یابد، زیرا اختلاف‌نظرهای دینی نه فقط از نظر موضوع‌های بنیادین (مانند وجود خدا، وحی یا نجات)، بلکه از نظر دامنه و پایداری تاریخی نیز گسترده و عمیق هستند و به‌سادگی قابل فروکاست به خطاهای شناختی یا سوءفهم‌های موقتی نیستند. پرسش اصلی در چنین موقعیتی این است که آیا مواجهه با یک همتای مخالف باید ما را وادار به تعلیق باور، تعدیل درجه اعتقاد، یا دست‌کم بازاندیشی جدی در باورهایمان کند یا نه. بسیاری از معرفت‌شناسان معاصر پاسخ مثبت می‌دهند. آنان استدلال می‌کنند خودِ واقعیتِ اختلاف، به ویژه هنگامی که همه شرایط همتایی برقرار باشد، نوعی شاهد مرتبه بالاتر^۲ به دست می‌دهد که نشان می‌دهد یکی از طرفین، یا حتی هر دو، در استدلال یا ارزیابی خود خطا کرده‌اند. از این رو، ادامه باور بدون تعدیل یا تأمل مجدد در چنین وضعیتی می‌تواند نشانه‌ای از بی‌توجهی معرفتی یا تعصب باشد (Christensen, 2007, pp. 193–194; Feldman, 2010, pp. 175–178; Kelly, 2005, pp. 298–300).

در این زمینه، نیکلاس والترستورف یکی از مهم‌ترین صداهای متفاوت را عرضه کرده است. او در مقاله «اهمیت اختلاف‌نظر بی‌توضیح»^۳ کوشیده است چارچوبی بدیل برای فهم و ارزیابی وضعیت اختلاف‌نظر ارائه کند.

والترستورف در این مقاله میان دو گونه اختلاف‌نظر تمایز می‌گذارد: اختلاف‌نظرهای قابل توضیح و اختلاف‌نظرهای بی‌توضیح. اختلاف‌نظرهای نوع نخست را می‌توان با ارجاع به خطاهای آشکار در استدلال، سوءفهم شواهد یا کمبود داده‌ها توضیح داد، اما در رابطه با اختلاف‌نظرهای نوع دوم هیچ توضیح رضایت‌بخشی در دست نیست و طرفین اختلاف‌نظر پس از بررسی همه‌جانبه شواهد و استدلال‌ها همچنان بر مواضع خود باقی می‌مانند. والترستورف معتقد است تجربه ما در فلسفه، اخلاق و حتی علم نشان می‌دهد چنین اختلاف‌نظرهای بی‌توضیحی رایج هستند و خود این واقعیت که اختلاف‌نظر توضیح‌پذیر نیست لزوماً ما را ملزم به تعلیق یا تغییر باور نمی‌کند (Wolterstorff, 2014a, pp. 321–324). مقاله والترستورف، در عین حال، بخشی از طرح گسترده‌تر او در دفاع از عقلانیت باور دینی است. از نخستین آثارش مانند عقل در حدود دین^۴ (Wolterstorff, 1976) تا آثار متأخر، او همواره با نوعی شواهدگرایی سخت‌گیرانه مخالفت کرده است که عقلانیت باور را به در اختیار داشتن شواهد مشترک و قابل انتقال محدود می‌کند. والترستورف تأکید می‌کند در بسیاری از موارد، دلایل ما برای باور نه فقط به طور کامل قابل اشتراک نیستند، بلکه از نوعی اعتماد معرفتی به خود^۵ سرچشمه می‌گیرند که بخشی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر از زندگی شناختی انسان است. در نتیجه، عدم اجماع یا وجود اختلاف‌نظر، حتی در میان همتایان، لزوماً نشانه فقدان عقلانیت نیست، بلکه ممکن است بازتاب واقعیت پیچیده شرایط معرفتی و نقش عوامل غیرقابل انتقال در شکل‌گیری باور باشد.

در این مقاله، می‌کوشیم دیدگاه والترستورف را درباره اختلاف‌نظر بی‌توضیح به شکلی تحلیلی و انتقادی بررسی کنیم. هدف اصلی مقاله، از یک سو، بازسازی دقیق استدلال والترستورف و قراردادن آن در چارچوب وسیع‌تر بحث‌های معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر، و از سوی دیگر، سنجش انتقادی آن از چهار دیدگاه گوناگون است:

^۴ Reason within the Bounds of Religion

^۵ epistemic self-trust

^۱ peer disagreement

^۲ higher-order evidence

^۳ The Significance of Inexplicable Disagreement

قابل‌مقایسه باشند، (۲) از شواهد مرتبط آگاهی مشابهی داشته باشند، (۳) در ارزیابی شواهد از روش‌های عقلانی مشابهی استفاده کنند (Kelly, 2005, pp. 174-175). البته همتابودن امری مطلق نیست، بلکه امری نسبی و وابسته به زمینه است. ممکن است دو نفر در یک حوزه همتا باشند و در حوزه‌ای دیگر نه. در رابطه با اختلاف‌نظرهای دینی، بحث بر سر این است که آیا، و تا چه اندازه، باورمندان ادیان مختلف را می‌توان همتا تلقی کرد. برخی از فیلسوفان، مانند فلدمن و کریستنسن معتقد هستند در بسیاری از موارد این همتایی واقعاً وجود دارد، زیرا طرفین اختلاف‌نظر از نظر توانایی عقلانی، تحصیلات، تعهد به حقیقت و میزان بررسی دلایل تفاوتی چشمگیر ندارند (Feldman, 2010, p. 299). در مقابل، دیگران استدلال کرده‌اند تفاوت‌های پیشینی در سنت دینی، تجربه زیسته یا نظام‌های معرفتی می‌تواند این همتایی را محدودش کند (Plantinga, 2000, pp. 354-356).

عنصر محوری دیگر در معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر مفهوم شواهد مرتبه‌بالاتر است. شواهد مرتبه‌بالاتر شواهدی هستند که نه درباره صدق یا کذب مستقیم یک گزاره، بلکه درباره کیفیت فرایند باورآوری ما نسبت به آن گزاره اطلاع می‌دهند. برای مثال، اگر بدانیم شخصی که در همه امور علمی همتای ماست در یک مسئله خاص به نتیجه مخالفی رسیده است، این آگاهی خود نوعی شواهد مرتبه‌بالاتر محسوب می‌شود که می‌تواند نشان دهد احتمالاً در ارزیابی خود خطا کرده‌ایم (Christensen, 1997-2007, pp. 197-199). ویژگی مهم شواهد مرتبه‌بالاتر این است که گاه می‌تواند نیروی توجیهی قوی‌تری از شواهد مرتبه‌اول داشته باشد. به بیان دیگر، حتی اگر دلایل مرتبه‌اول ما برای باور به یک گزاره قوی باشد، شواهد مرتبه‌بالاتر می‌توانند ما را وادار کنند تا درجه اعتماد خود را کاهش دهیم یا دست‌کم در ارزیابی مان تجدیدنظر کنیم (Elga, 2007, pp. 484-486). این نکته در زمینه دین اهمیتی ویژه دارد، زیرا اختلاف‌نظرهای دینی معمولاً میان افرادی رخ می‌دهد که همگی از نظر خود دلایلی قانع‌کننده

معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، فضیلت‌محور و عملی. به ویژه، خواهیم دید اگرچه تمایز والترستورف میان انواع اختلاف‌نظر و تأکید او بر اعتماد معرفتی نقشی مهم در تعدیل مواضع افراطی شواهدگرایانه دارد، در صورتی که با فضایی معرفتی همچون تواضع، گشودگی و آمادگی برای بازاندیشی همراه نشود، ممکن است به شکلی از جزم‌گرایی یا نسبی‌گرایی معرفتی بینجامد.

۲- چارچوب نظری معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر

اختلاف‌نظر، در معنای معرفت‌شناختی‌اش، هنگامی پدید می‌آید که دو یا چند فاعل معرفتی در رابطه با یک گزاره واحد، با وجود برخورداری از توانایی‌های شناختی مشابه و دسترسی به شواهد یکسان یا هم‌سنگ، به باورهای متعارضی برسند. این پدیده در همه حوزه‌های معرفت انسانی رخ می‌دهد، اما در فلسفه دین اهمیت و حساسیتی مضاعف دارد، زیرا باورهای دینی معمولاً از نوع باورهای محوری و جهت‌بخش هستند که در ساختار کلی جهان‌بینی و زندگی عملی نقش بنیادین دارند. اگر چنین باورهایی در معرض اختلاف‌نظر عمیق و پایدار میان افراد آگاه و همتا قرار گیرند، عقلانیت آنها به شدت زیر سؤال می‌رود. اهمیت معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر از اینجا ناشی می‌شود که برخلاف مدل‌های کلاسیک توجیه معرفتی که عموماً به رابطه میان فاعل معرفتی و شواهد در اختیارش توجه داشتند، نظریه‌های جدید بیان می‌کنند واکنش ما به وضعیت اختلاف‌نظر نیز می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در موجه بودن یا نبودن باور داشته باشد. به بیان دیگر، صرف اینکه یک باور به شواهد اولیه کافی تکیه دارد لزوماً کافی نیست، بلکه باید بررسی شود فاعل معرفتی در مواجهه با آگاهی از وجود اختلاف‌نظر چه می‌کند و این واکنش چگونه بر جایگاه عقلانی باور تأثیر می‌گذارد (Kelly, 2005, p. 174; Christensen 2007, p. 193).

یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه مفهوم همتایی است. دو شخص در رابطه با یک مسئله خاص همتا هستند اگر (۱) از نظر توانایی‌های شناختی و عقلانی

دارند، اما آگاهی از وجود چنین دلایل متعارضی می‌تواند به مثابه شواهد مرتبه بالاتر علیه یقین اولیه ما عمل کند.

پاسخ‌های اصلی به مسأله اختلاف نظر را می‌توان ذیل دو رویکرد کلی دسته‌بندی کرد: مصالحه‌گرایی^۱ و ابرام^۲. مصالحه‌گرایان معتقد هستند مواجهه با اختلاف نظر میان هم‌تایان عموماً ما را ملزم می‌کند تا درجه باور خود را تعدیل یا در مواردی حتی آن را معلق کنیم. از دید آنان، خود وجود اختلاف نظر نشانه‌ای است از اینکه احتمالاً یکی از طرفین (و شاید هر دو) در ارزیابی شواهد دچار خطا شده‌اند. بنابراین، عقلانیت ایجاب می‌کند از موضع خود فاصله بگیریم و موضعی میانه‌تر اتخاذ کنیم (Christensen, 2007, pp. 200–201; Feldman, 2010, p. 302).

بر اساس این دیدگاه، پافشاری بر باور اولیه در برابر شواهد مرتبه بالاتر ممکن است نشانه تعصب یا بی‌توجهی معرفتی باشد. در مقابل، مدافعان دیدگاه ابرام باور دارند صرف وجود اختلاف نظر میان هم‌تایان لزوماً ما را ملزم به تغییر باور نمی‌کند. آنان استدلال می‌کنند اگر دلایل اولیه ما برای باور همچنان قوی و قانع‌کننده باشند، آگاهی از اختلاف نظر نباید ما را از موضعمان دور کند. افزون بر این، ممکن است ما دلایلی درونی یا شخصی در اختیار داشته باشیم که برای خودمان موجه هستند ولی برای طرف مقابل قابل دسترسی یا انتقال نیستند (Kelly, 2005, pp. 180–181). به ویژه در حوزه دین، این دلایل شخصی (مانند تجربه دینی یا سنت زیسته معنوی) می‌توانند نقشی مهم در حفظ باور ایفا کنند. والترستورف آشکارا در این اردوگاه قرار دارد و مقاله او تلاشی برای دفاع معرفت‌شناختی از موضع ابرام در مواجهه با اختلاف نظرهای دینی است.

۳- طرح والترستورف در معرفت‌شناسی دین و زمینه فکری دیدگاه او

برای درک درست دیدگاه والترستورف درباره اختلاف نظر دینی، نخست باید طرح گسترده‌تر او در

معرفت‌شناسی دین را بررسی کرد. این طرح از آغاز در تقابل با سنتی شکل گرفت که می‌توان آن را اخلاق باور^۳ نامید؛ سنتی که ریشه‌های آن را باید در قرن هفدهم و در آثار جان لاک جست‌وجو کرد. لاک در رساله در خصوص فهم انسان^۴ و دیگر آثارش اندیشه‌ای را مطرح کرد که بعدها به یکی از ارکان شواهدگرایی مدرن بدل شد: «هیچ‌کس نباید چیزی را بدون شواهد کافی باور کند» (Locke, 1975, IV.xvi.1). این اصل که ویلیام کلیفورد نیز در قرن نوزدهم به شکلی معروف‌تر از آن دفاع کرد («گناهی اخلاقی است که چیزی را بدون شواهد کافی باور کنیم») (Clifford, 1877, p. 305)، بنیان رویکردی را گذاشت که در آن عقلانیت باور به میزان انطباق آن با شواهد در دسترس و قابل اشتراک بستگی دارد (Chignell, 2018). والترستورف این اصل را نه فقط از نظر معرفت‌شناختی، بلکه از نظر هستی‌شناسی باور و تجربه انسانی نیز مورد پرسش قرار می‌دهد. از نظر او، اخلاق باور لاک درکی بسیار مضیق و تقلیل‌گرایانه از فرایند باورآوری دارد و واقعیت پیچیده حیات معرفتی انسان را نادیده می‌گیرد. باورهای ما در زندگی واقعی معمولاً نه بر اساس استدلال‌های صریح، بلکه بر اساس شبکه‌ای از اعتمادهای شناختی، تجربه‌های زیسته، سنت‌های زبانی و زمینه‌های فرهنگی شکل می‌گیرند. به ویژه در حوزه دین، باور دینی معمولاً محصول یک استدلال قیاسی صوری نیست، بلکه بخشی از واکنش طبیعی انسان به تجربه امر متعالی، تعلیمات دینی و زیست جمعی است (Wolterstorff, 1976, pp. 19–23).

والترستورف در کتاب عقل در حدود دین به صراحت با شواهدگرایی سخت‌گیرانه مخالف است و استدلال می‌کند انسان‌ها در مقام فاعلان معرفتی همواره در چارچوب‌های نظری و زبانی خاصی فعالیت می‌کنند و از این رو، انتظار دسترسی به شواهد خنثی و جهان شمول انتظاری نادرست و ناممکن است. در واقع، در بیشتر موارد، ما نه از طریق استنتاج از شواهد، بلکه از طریق درگیر شدن در یک سنت

³ ethics of belief

⁴ Essay Concerning Human Understanding

¹ conciliationism

² steadfastness

کارکردهای شناختی خود است: اعتماد به حافظه، ادراک، گواهی دیگران و حتی ساختارهایی مفهومی که در آنها می‌اندیشد. این اعتماد نه نتیجه استدلالی بیرونی، بلکه پیش‌فرضی درونی و گریزناپذیر برای هر نوع فعالیت معرفتی است. والترستورف تأکید می‌کند بدون این اعتماد بنیادین، هیچ شکلی از عقلانیت انسانی ممکن نخواهد بود (Wolterstorff, 2001, pp. 22-24). این تصور در زمینه باور دینی به معنای آن است که شخص می‌تواند به تجربه دینی خود، سنت دینی‌اش و فرایندهایی که او را به باور رسانده‌اند اعتماد کند، حتی اگر نتواند دلایلش را به طور کامل برای دیگری توضیح دهد یا آنها را قانع کند. از این نظر، دلایل شخصی که مبتنی بر تجربه، تربیت یا درونی‌ترین شهودهای فردی هستند، می‌توانند نقشی مشروع در تداوم باور ایفا کنند. چنین دلایلی ممکن است برای دیگران ناکافی یا حتی غیرقابل درک باشند، اما برای خودِ فاعل، واجد نیروی توجیهی هستند. این تأکید بر دلایل شخصی و اعتماد معرفتی راه را برای پاسخ خاص والترستورف به مسئله اختلاف‌نظر هموار می‌کند. اگر عقلانیت باور در گرو دلایل قابل اشتراک نباشد، آنگاه صرف آگاهی از وجود همتایانی مخالف لزوماً موجب تعلیق یا تغییر باور نمی‌شود، زیرا ممکن است دلایل من در سطحی از شخصی بودن یا زمینه‌مندی قرار داشته باشند که برای دیگری دست‌نیافتنی است و همین امر تفاوت در باور را توضیح دهد.

ورود والترستورف به مسئله اختلاف‌نظر معرفتی را باید در امتداد همین خط فکری فهمید. او در مقاله «اهمیت اختلاف بی‌توضیح» نشان می‌دهد پدیده اختلاف‌نظر در بسیاری از حوزه‌های معرفتی (نه فقط دین) پدیده‌ای فراگیر و ناگزیر است. فیلسوفان معمولاً با وجود بررسی همه‌جانبه دلایل و شواهد همچنان بر سر مسائل اساسی اختلاف‌نظر دارند. والترستورف این واقعیت را شهادتی علیه نظریه مصالحه‌گرایان می‌گیرد: اگر اختلاف‌نظر با همتایان همیشه ما را ملزم به تعلیق باور کند، باید بسیاری از باورهای فلسفی، اخلاقی یا علمی

عقلانی و تفسیرگرانه به باور می‌رسیم. چنین سستی نه صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌ها، بلکه شیوه‌ای از دیدن و فهمیدن جهان است (Wolterstorff, 1976, pp. 40-46). او در همان‌جا تأکید می‌کند عقلانیت درونی^۱ باور دینی در این است که آن باور در شبکه‌ای از باورهای دیگر و در پاسخ به تجربه‌ها و شیوه‌هایی از زندگی قرار دارد که برای شخص باورمند معقول و سازگار است، حتی اگر از بیرون نتواند شواهدی جهان‌شمول و قابل انتقال برای آن عرضه کند (Wolterstorff, 1976, pp. 63-66). این دیدگاه زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن شواهد مشترک و دلایل قابل اشتراک دیگر معیار انحصاری عقلانیت نیستند. در عوض، دلایل شخصی^۲ و اعتماد معرفتی به خود جایگاهی اساسی می‌یابند. این اندیشه در نوشته‌های بعدی والترستورف نیز پیگیری می‌شود (Wolterstorff, 2001, pp. 19-23) و به ویژه در مواجهه او با مسئله اختلاف‌نظر معرفتی نقشی بنیادین ایفا می‌کند.^۳

مقصود والترستورف از اعتماد معرفتی آن است که فاعل معرفتی در مقام عمل، ناگزیر از اعتماد به

¹ internal rationality

² personal reasons

^۳ در اینجا می‌توان به نسبت دیدگاه والترستورف با آنچه معمولاً اعتمادگرایی اصلاح‌شده در معرفت‌شناسی دین خوانده می‌شود نیز اشاره‌ای کوتاه داشت. همانند آلون پلتنینگا، والترستورف نیز با اخلاق باور شواهدگرایانه سخت‌گیرانه مخالف است و بر این نکته تأکید می‌کند که باور دینی می‌تواند حتی در غیاب شواهد قابل اشتراک و جهان‌شمول، واجد عقلانیت باشد. هر دو متفکر بر نقش بنیادین قوای شناختی و اعتماد پیش‌اثباتی به آنها در شکل‌گیری باور تأکید دارند. با این حال، طرح فکری والترستورف را نباید با نظریه اعتمادگرایانه پلتنینگا یکی گرفت. در حالی که پلتنینگا می‌کوشد شرایط هنجاری تضمین‌کننده باور را بر اساس کارکرد درست قوای شناختی و طرح طراحی الهی تبیین کند، تمرکز والترستورف بیشتر بر وضعیت عملی فاعل معرفتی و اجتناب‌ناپذیری اعتماد درونی در فعالیت‌های شناختی است. چنانکه خواهد آمد، اعتماد معرفتی در نزد والترستورف نه معیاری متافیزیکی برای صدق یا ضمانت باور، بلکه پیش‌فرضی عملی و هنجاری حداقلی برای امکان عقلانیت انسانی است. از همین رو، پاسخ او به مسئله اختلاف‌نظر نیز کمتر ناظر به ارزیابی عینی ضمانت باور و بیشتر معطوف به توجیه عقلانی تداوم باور در شرایط اختلاف پایدار و بی‌توضیح است.

مشترک نیست، بلکه به معنای انسجام آن در شبکهٔ باورها، اتکای آن به تجربه‌ها و دلایل شخصی و واکنش فضیلت‌مندانهٔ فاعل معرفتی به وضعیت اختلاف‌نظر است.

۱-۳- والترستورف و اهمیت اختلاف‌نظر بی‌توضیح

هستهٔ اصلی استدلال والترستورف در مقالهٔ «اهمیت اختلاف‌نظر بی‌توضیح» این است که صرف وجود اختلاف‌نظر میان افرادی که از لحاظ معرفتی هم‌تا هستند لزوماً ما را متعهد به تعلیق یا ترک باور نمی‌کند. به باور او، پدیده‌ای که او آن را اختلاف‌نظر بی‌توضیح می‌نامد در بسیاری از حوزه‌های عقلانی، از جمله دین، فلسفه و اخلاق، شایع است و نشان می‌دهد راه‌حل مصالحه‌گرایانه در مواجهه با اختلاف‌نظر (یعنی تعدیل یا رها کردن باور در پی مخالفت هم‌تا) امکان‌تعمیم‌پذیری و کفایت معرفت‌شناختی ندارد. راهبرد والترستورف در دفاع از این ادعا دو وجه دارد. نخست، او می‌کوشد نشان دهد اختلاف‌نظرهای بی‌توضیح در رویه‌های فلسفی و نظری بسیار رایج هستند و بنابراین، نباید از وجودشان شگفت‌زده شد. دوم، او مفهوم استحقاق^۲ را به عنوان معیار موجه بودن باور ارائه می‌کند؛ به این معنا که اگر فاعل معرفتی وظایف عقلانی خود را انجام داده باشد، حفظ باور حتی در شرایط اختلاف‌نظر نیز مجاز و قابل توجیه است، حتی اگر شواهد کافی برای توجیه استنتاجی فراهم نباشد.

گام نخست در تحلیل والترستورف تمایزی مهم است که میان دو نوع اختلاف‌نظر قائل می‌شود: اختلاف‌نظر قابل توضیح و اختلاف‌نظر بی‌توضیح. اختلاف‌نظر قابل توضیح زمانی رخ می‌دهد که بتوان آن را با ارجاع به خطا، ناآگاهی، غفلت یا سوءبرداشت توضیح داد. برای مثال، اگر بدانیم طرف مقابل از یک شاهد مهم بی‌اطلاع بوده یا در استدلالش مغالطه کرده است، می‌توانیم اختلاف‌نظر را به گونه‌ای روشن تبیین کنیم. اما در بسیاری از موارد، حتی پس از تبادل کامل شواهد و استدلال‌ها، اختلاف‌نظر همچنان باقی می‌ماند و هیچ یک از طرفین نمی‌تواند نشان

خود را نیز کنار بگذاریم. او، در ادامه، مفهوم مهم اختلاف‌نظر بی‌توضیح را معرفی می‌کند. این نوع اختلاف‌نظرها اختلاف‌هایی هستند که نمی‌توان آنها را با ارجاع به خطا، ناآگاهی یا ناتوانی توضیح داد. در چنین مواردی، استمرار باور نه فقط ممکن، بلکه گاهی معقول‌ترین واکنش است، زیرا هر یک از طرفین می‌تواند با تمام صداقت و با بهره‌گیری از بهترین توانایی‌های خود به نتیجه‌ای برسد و همچنان با طرف دیگر اختلاف‌نظر داشته باشد. این واقعیت نشان می‌دهد اختلاف‌نظر به‌خودی‌خود الزام‌آور نیست.^۱ به این ترتیب، پاسخ او به مسألهٔ اختلاف‌نظر دینی نیز شکل می‌گیرد: اگر باور دینی در چارچوبی معقول و بر پایهٔ دلایل شخصی و اعتماد معرفتی شکل گرفته باشد، آگاهی از وجود هم‌تایان مخالف لزوماً به معنای غیرعقلانی بودن آن نیست.

به این ترتیب، طرح معرفت‌شناختی والترستورف را می‌توان در سه گام اصلی خلاصه کرد: نخست، نقد اخلاق باور و شواهدگرایی و تأکید بر زمینه‌مندی و شخصی بودن فرایند باورآوری؛ دوم، طرح مفهوم اعتماد معرفتی به عنوان پیش‌فرض ضروری فعالیت شناختی و منبع مشروع دلایل غیرقابل اشتراک؛ و سوم، به‌کارگیری این چارچوب در پاسخ به مسألهٔ اختلاف‌نظر از طریق تمایز میان اختلاف‌های قابل توضیح و بی‌توضیح. در این چشم‌انداز، عقلانیت باور دینی به معنای هم‌خوانی آن با شواهد

^۱ تأکید والترستورف بر اختلاف‌نظر بی‌توضیح را نباید صرفاً در سطح معرفت‌شناختی فهمید. از نظر او، این نوع اختلاف‌نظر بازتاب ساختاری عمیق‌تر از وضعیت انسانی است؛ وضعیتی که در آن، انسان‌ها نه فقط از نظر شواهد در دسترس، بلکه از نظر افق‌های تفسیری، صورت‌بندی‌های مفهومی، تاریخ‌های زیسته و تعهدات وجودی به گونه‌ای بنیادین متکثر هستند. به همین دلیل، در بسیاری از موارد، اختلاف‌نظر را نمی‌توان به خطا، غفلت یا ناکارآمدی عقلانی یکی از طرفین فروکاست. بی‌توضیح بودن در اینجا ریشه در کثرت غیرقابل تقلیل شیوه‌های بودن انسانی دارد. از این دیدگاه، استمرار اختلاف‌نظر نه نشانهٔ شکست عقلانیت، بلکه پیامد طبیعی زیست انسانی در جهانی چندلایه و تفسیربردار است. به همین دلیل، پاسخ والترستورف به اختلاف‌نظر بر درکی هستی‌شناختی از محدودیت‌ها و تکثر ذاتی فهم انسانی نیز استوار است.

^۲ entitlement

مانند دین و فلسفه کارآمد نیست که معمولاً فاقد شواهد جهان‌شمول و قابل انتقال هستند (Wolterstorff, 2014a, pp. 328–329). بر اساس مفهوم استحقاق، اگر شخص تمام وظایف عقلانی خود را در فرایند باورآوری انجام داده باشد (یعنی صادقانه دلایل را بررسی کرده، دیدگاه‌های مخالف را سنجیده و از روش‌های معتبر استفاده کرده باشد)، آنگاه او مستحق داشتن آن باور است، حتی اگر با دیگران اختلاف‌نظر داشته باشد و حتی اگر نتواند آنها را قانع کند.^۱ بنابراین، معیار عقلانیت نه نتیجه نهایی، بلکه فرایند مسئولانه پژوهش است. این رویکرد، به ویژه در شرایط اختلاف‌نظر بی‌توضیح، راهی میانه ارائه می‌دهد: شخص می‌تواند هم‌زمان هم بر باور خود باقی بماند و هم تواضع معرفتی و گشودگی نسبت به دیدگاه‌های دیگر را حفظ کند.

والترستورف مقاله خود را درباره اختلاف‌نظر دینی در واکنش به نوشته‌های دو فیلسوف معاصر، سندفورد گلدبرگ^۲ و جنیفر لکی^۳، نوشته است که هر یک از زاویه‌ای متفاوت این مسأله را بررسی کرده‌اند. گلدبرگ به طور خاص از دیدگاه اعتمادگرایی معرفتی^۴ مسأله

^۱ مفهوم استحقاق معرفتی ریشه در سنتی دارد که می‌توان آن را رویکرد حق‌گرایانه به عقلانیت باور نامید. این سنت را باید به ویژه در فلسفه معرفت‌تأمس رید و خوانش‌های معاصر آن جست‌وجو کرد. در این چارچوب، فاعل معرفتی در شرایط عادی حق دارد به کارکرد قوای شناختی خود اعتماد کند، مگر آنکه دلیلی مشخص برای تردید در اختیار داشته باشد. این حق، برخلاف توجیه استدلالی، نیازی به اقامه دلیل پیشینی ندارد و بیشتر به وضعیت هنجاری فاعل در مقام کنش معرفتی مربوط است. والترستورف با بهره‌گیری از همین سنت، استحقاق معرفتی را نه به مثابه نوعی توجیه استنتاجی، بلکه به عنوان حقی عملی و درونی برای تداوم باور در نظر می‌گیرد. از این دیدگاه، استحقاق معرفتی به معنای آن نیست که باور لزوماً صادق یا تضمین‌شده است، بلکه به این معناست که فاعل معرفتی در حفظ آن باور مرتکب خطای عقلانی یا تخلف هنجاری نشده است. بنابراین، فاعل معرفتی، حتی در غیاب شواهد قابل اشتراک یا تضمین‌های عینی، می‌تواند به طور معقول بر باور خود باقی بماند، مادامی که دلیلی خاص برای تردید در فرایند باورآوری خویش در اختیار ندارد.

² Sanford Goldberg

³ Jennifer Lackey

⁴ reliabilism

دهد دیگری دچار خطا یا کم‌دقتی شده است. والترستورف این نوع اختلاف‌نظر را بی‌توضیح می‌نامد (Wolterstorff, 2014a, pp. 317–319). اهمیت این تمایز در آن است که والترستورف از آن برای تضعیف نتیجه‌گیری مصالحه‌گرایان استفاده می‌کند. اگر همه اختلاف‌نظرها قابل توضیح بودند، آنگاه می‌شد استدلال کرد همواره احتمال خطای یکی از طرفین وجود دارد و بنابراین، باید باور خود را تعدیل کرد. اما وجود اختلاف‌نظرهای بی‌توضیح نشان می‌دهد اختلاف‌نظر لزوماً ناشی از خطا نیست و می‌تواند محصول تفاوت‌های بنیادین در چارچوب‌های مفهومی، پیش‌فرض‌های نظری یا شیوه‌های تفسیر شواهد باشد. به این ترتیب، اختلاف‌نظر به‌خودی‌خود دلیل قاطعی برای کنارگذاشتن باور محسوب نمی‌شود (Wolterstorff, 2014a, pp. 324–326).

یکی از عناصر کلیدی در استدلال والترستورف توجه به محدودیت ما در تشخیص منشأ اختلاف‌نظر است. در مسائلی بنیادین مانند مسائل فلسفی، اخلاقی یا دینی، روش‌های رسیدن به باور عمدتاً پیچیده و چندلایه هستند و ما معمولاً نمی‌توانیم دقیقاً مشخص کنیم که آیا طرف مقابل از روشی نامناسب یا غیرقابل اعتماد استفاده کرده است. والترستورف استدلال می‌کند حتی وقتی نمی‌توان خطای طرف مقابل را نشان داد، ادامه باور ما همچنان موجه باقی می‌ماند. بنابراین، صرف اطلاع از وجود اختلاف‌نظر به‌تنهایی برای ترک یا تغییر باور الزام‌آور نیست (Wolterstorff, 2014a, pp. 324–326). علاوه بر این، تشخیص دقیق منشأ اختلاف‌نظر در عمل همیشه ناقص و محدود خواهد بود و این محدودیت در پاسخ والترستورف به مسأله اختلاف‌نظر نقش کلیدی دارد.

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های والترستورف معرفتی مفهوم استحقاق به عنوان جایگزینی برای مدل سنتی توجیه معرفتی است. در نگاه شواهدگرایانه کلاسیک، موجه‌بودن باور وابسته به این است که فاعل معرفتی شواهد کافی و قابل اشتراکی برای آن باور داشته باشد. اما والترستورف استدلال می‌کند این معیار برای حوزه‌هایی

معیارهای ارزیابی یکسانی وجود دارند، می‌توان از اختلاف‌نظرهای مکرر به چنین نتایجی رسید. اما در حوزه‌هایی همچون دین، اخلاق و متافیزیک که عواملی متعدد، از جمله پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی، مبانی معرفتی، زمینه‌های فرهنگی، تجربه‌های زیسته و حتی حالات درونی شخص، در شکل‌گیری باور نقش دارند، چنین استنتاجی بسیار دشوار و حتی گاه ناموجه است (Wolterstorff, 2014a, pp. 328–329).

به تعبیر دیگر، از نظر والترستورف وجود اختلاف‌نظر میان همتایان در حوزه دین ممکن است نه نشانه عیب و ایراد روش‌ها، بلکه صرفاً نشانه پیچیدگی و چندوجهی بودن واقعیت دینی و محدودیت‌های شناخت انسانی باشد. از این رو، صرف اختلاف‌نظر نمی‌تواند مبنایی برای رد اعتمادپذیری یا سلب عقلانیت از باور دینی باشد. او همچنین یادآور می‌شود بسیاری از باورهای ما در حوزه‌های دیگر نیز در معرض اختلاف‌نظرهای عمیق قرار دارند، بدون آنکه نتیجه بگیریم روش‌های معرفتی‌مان معیوب هستند. برای مثال، اختلاف‌نظرهای عمیق در فلسفه اخلاق، نظریه ذهن یا فلسفه زمان لزوماً ما را به این نتیجه نمی‌رساند که روش عقلانی تفکر فلسفی بی‌اعتبار است. بنابراین، چرا باید در رابطه با دین نتیجه‌ای متفاوت بگیریم؟ این مقایسه یکی از نکات کلیدی دفاع والترستورف از عقلانیت باور دینی در برابر نقد اعتمادگرایانه گلدبرگ است.

اما جنیفر لکی از دیدگاهی متفاوت، یعنی معرفت‌شناسی شواهد مرتبه‌بالاتر، مسأله اختلاف‌نظر را بررسی می‌کند. پیش‌تر گفتیم شواهد مرتبه‌بالاتر، برخلاف شواهد معمولی که مستقیماً به صدق یا کذب یک گزاره مربوط می‌شوند، به وضعیت معرفتی ما درباره فرایند باورآوری‌مان اشاره دارند. به بیان ساده‌تر، این شواهد به ما می‌گویند آیا دلایلی برای اعتماد به قوه باورآوری خود یا دیگران داریم یا نه. بر این اساس، لکی استدلال می‌کند آگاهی از وجود اختلاف‌نظر با یک همتای معرفتی خود نوعی شواهد مرتبه‌بالاتر است و این شواهد ما را ملزم

اختلاف‌نظر دینی را بررسی می‌کند. اعتمادگرایی، به طور کلی، این مدعا را مطرح می‌کند که باور زمانی موجه است که از فرایندی نشئت گرفته باشد که در تولید باورهای صادق قابل اعتماد است (Goldman, 1986, pp. 9–10). بنابراین، اعتبار معرفتی باور نه صرفاً در شواهد درونی یا آگاهی فاعل، بلکه در قابلیت اعتماد روش‌های باورآوری ریشه دارد. بر این مبنا، گلدبرگ استدلال می‌کند که وجود اختلاف‌نظرهای مکرر و نظام‌مند میان فاعلان معرفتی همتا در یک حوزه خاص نشانه‌ای از اعتمادناپذیری روش‌های مورد استفاده در آن حوزه است. اگر دو یا چند شخص که از نظر اطلاعات، هوش، صداقت معرفتی و دسترسی به شواهد در سطحی مشابه‌اند به نحو منظم و تکرارشونده به نتایجی کاملاً متعارض می‌رسند، این امر نشان می‌دهد فرایندهایی که آنان در باورآوری به کار بسته‌اند به احتمال زیاد در آن حوزه خاص قابل اعتماد نیستند (Goldberg, 2014, pp. 306–308). گلدبرگ، به ویژه در رابطه با باورهای دینی، بر این نکته تأکید می‌کند که چنین اختلاف‌نظرهای پایدار و ریشه‌داری میان افراد باهوش، متفکر و صادق نشانه‌ای از این است که شاید ابزارهای معرفتی انسان برای دست‌یافتن به حقیقت در حوزه دین ناکافی یا معیوب باشند. او نتیجه می‌گیرد این مسأله نه فقط برای توجیه باور دینی، بلکه برای ارزیابی کل ساختار معرفتی در حوزه دین پیامدهایی جدی دارد (Goldberg, 2014a, pp. 312–314).

والترستورف در پاسخ به این استدلال با احتیاط رفتار می‌کند و در عین پذیرش اهمیت اعتمادگرایی، نتیجه‌گیری گلدبرگ را بیش از حد کلی و ساده‌انگارانه می‌داند. نخستین نقد او این است که برای نتیجه‌گیری از وجود اختلاف‌نظر نظام‌مند به اعتمادناپذیری نیازمند حلقه استدلالی مهمی هستیم که گلدبرگ آن را به‌صراحت به دست نمی‌دهد: ما باید بدانیم فرایندهای معرفتی‌ای که فاعلان مخالف با هم به کار گرفته‌اند دقیقاً چه بوده‌اند و آیا واقعاً یکسان و قابل مقایسه هستند یا نه. از نظر والترستورف، در حوزه‌هایی مانند ریاضیات یا علوم تجربی که روش‌های استنتاجی نسبتاً همگن هستند و

آنگاه تقریباً هیچ باوری در حوزه‌های غیرتجربی باقی نخواهد ماند که بتوان به شکلی مطمئن به آن پایبند بود. او این رویکرد را ناسازگار با تجربه انسانی از معرفت می‌داند و معتقد است چنین شکاکیتی عقلانیت را نه تقویت، بلکه تضعیف می‌کند.

مناقشه والترستورف با گلدبرگ و لکی، در واقع، نمایانگر دو چالش اصلی برای هر نظریه ابرام‌گرایانه در رابطه با اختلاف‌نظر است: (۱) چالش اعتمادگرایانه: آیا وجود اختلاف‌نظر نظام‌مند نشانه اعتمادناپذیری روش‌های معرفتی در یک حوزه نیست؟ والترستورف می‌گوید نه لزوماً، زیرا این نتیجه‌گیری مستلزم آگاهی از روش‌های دقیق باورآوری است که در حوزه‌های پیچیده معمولاً در دسترس نیستند. (۲) چالش شواهد مرتبه‌بالتر: آیا آگاهی از وجود اختلاف‌نظر با همتایان خود نوعی شاهد علیه باور نیست؟ والترستورف می‌گوید نه لزوماً، مگر آنکه این آگاهی نشان‌دهنده خطا در فرایند باورآوری باشد. پاسخ والترستورف به این دو چالش را می‌توان تلاشی برای زمینه‌مند کردن الزام معرفتی دانست. او می‌پذیرد اختلاف‌نظر می‌تواند ما را به تأمل و بازاندیشی وادارد، اما این الزام را وابسته به زمینه باور، ماهیت موضوع و میزان اطلاعات ما درباره فرایندهای معرفتی طرف مقابل می‌داند. از این رو، موضع او نه نفی‌کننده کلی شواهد مرتبه‌بالتر و اعتمادگرایی، بلکه کوششی برای تحدید حوزه اعتبار و کاربرد آنهاست.

۲-۳- نقد دیدگاه والترستورف درباره اختلاف‌نظر دینی

موضع والترستورف درباره اختلاف‌نظر دینی که بر مفهوم اختلاف‌نظر بی‌توضیح، استحقاق و اعتماد معرفتی استوار است، یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال، تأثیرگذارترین پاسخ‌های ابرام‌گرایانه به معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر در فلسفه دین معاصر به شمار می‌آید. قوت این دیدگاه در آن است که با تکیه بر واقعیت پیچیده حیات معرفتی انسان، تصویر ساده‌انگارانه شواهدگرایی از عقلانیت را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد در بسیاری از موارد، باور دینی حتی در شرایط اختلاف‌نظر نیز

می‌کند تا در ارزیابی عقلانیت باور خود تجدیدنظر کنیم. به ویژه وقتی بدانیم طرف مقابل همان اطلاعات و قابلیت‌های شناختی ما را دارد و با این حال، به نتیجه‌ای مخالف رسیده است، این آگاهی باید ما را به تعدیل درجه باور یا حتی تعلیق آن وادارد. لکی تأکید می‌کند این الزام معرفتی مستقل از کیفیت شواهد مرتبه‌اول است. حتی اگر شواهد اولیه ما بسیار قوی باشند، مواجهه با شواهد مرتبه‌بالتر ممکن است نشان دهد در ارزیابی این شواهد خطا کرده‌ایم یا دست‌کم احتمال چنین خطایی را افزایش دهد. از این رو، نادیده گرفتن شواهد مرتبه‌بالتر نشانه نوعی تعصب معرفتی یا بی‌مسئولیتی عقلانی است (Lackey, 2014, pp. 299–316).

والترستورف در پاسخ به این دیدگاه، ضمن اذعان به اهمیت شواهد مرتبه‌بالتر در ارزیابی باور، تلاش می‌کند نیروی الزام‌آور آنها را محدود کند. به نظر او، صرف آگاهی از وجود اختلاف‌نظر، بدون هیچ تحلیل اضافی درباره علل آن، نمی‌تواند به‌تنهایی مبنایی برای تغییر باور باشد (Wolterstorff, 2014a, pp. 323–325). دلیل اصلی این موضع آن است که شواهد مرتبه‌بالتر فقط در صورتی می‌توانند الزام‌آور باشند که نشانه‌ای قوی از خطا در فرایند باورآوری یکی از طرفین ارائه دهند. اگر صرفاً بدانیم شخص دیگری با ما مخالف است، اما هیچ دلیلی برای اینکه او یا ما در فرایند استدلال دچار خطا شده‌ایم در دست نداشته باشیم، این آگاهی صرفاً به معنای وجود تنوع دیدگاه‌هاست، نه غیرعقلانی بودن باور ما. به علاوه، والترستورف یادآور می‌شود در حوزه‌هایی که تفسیرهای گوناگون از داده‌ها ممکن و مشروع است (مانند الهیات، اخلاق یا متافیزیک)، صرف اختلاف‌نظر نمی‌تواند نشان دهد یکی از طرفین اشتباه می‌کند. در چنین مواردی، اختلاف‌نظر ممکن است بازتابی از محدودیت‌های شناختی بشر، تفاوت در مبانی مفهومی یا حتی تفاوت‌های معقول در وزن‌دهی به شواهد باشد. در واقع، والترستورف می‌خواهد ما را از خطر شکاکیت افراطی برحذر دارد: اگر صرفاً آگاهی از اختلاف‌نظر ما را ملزم به تعلیق باور کند،

می‌تواند عقلانی باقی بماند. با این حال، همین دیدگاه از جهاتی مختلف قابل نقد است و برای آنکه به عنوان یک نظریه معرفت‌شناختی کامل و قابل دفاع مطرح شود، باید با پرسش‌هایی عمیق و بنیادین روبه‌رو شود. در اینجا، این دیدگاه را ذیل چهار محور اصلی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، فضیلت‌محور، و اجتماعی-هنجاری به طور انتقادی بررسی می‌کنیم. این چهار محور نه فقط ابعاد مختلف نظریه والترستورف را روشن‌تر می‌کنند، بلکه نقاط ضعف و قابلیت‌های نهفته آن را نیز آشکار می‌کنند.

(۱) نقد معرفت‌شناختی: یکی از مهم‌ترین نقدها بر موضع والترستورف به نقش شواهد مرتبه‌بالا تر در معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر مربوط می‌شود. مصالحه‌گرایان باور دارند آگاهی از وجود همتایی که با ما مخالف است خود شواهدی مرتبه‌بالا تر فراهم می‌کند که باید در ارزیابی عقلانیت باور در نظر گرفته شود. والترستورف تلاش می‌کند با تأکید بر مفهوم اختلاف‌نظر بی‌توضیح و عدم شفافیت فرایند باورآوری، از نیروی الزام‌آور این شواهد بکاهد. از نظر او، اگر نتوانیم نشان دهیم طرف مقابل در فرایند باورآوری دچار خطا شده یا از روشی ناموثق استفاده کرده است، وجود اختلاف‌نظر به‌تنهایی نمی‌تواند دلیلی موجه برای تعدیل باور باشد. اما این پاسخ از دو نظر با چالش مواجه است. نخست، از نظر مصالحه‌گرایانه، الزام‌آور بودن شواهد مرتبه‌بالا تر وابسته به شناخت دقیق فرایند باورآوری طرف مقابل نیست. حتی اگر ندانیم چرا طرف مقابل به نتیجه‌ای متفاوت رسیده است، صرف آگاهی از وجود مخالفت میان همتایان باید ما را به تجدیدنظر در درجه اعتماد خود وادارد. دوم، شرط والترستورف مبنی بر لزوم نشان دادن خطا معیاری بسیار سخت‌گیرانه است که با واقعیت عمل معرفتی ناسازگار است. در بسیاری از موارد، ما نمی‌توانیم فرایند دقیق باورآوری دیگران را بازسازی کنیم، اما همین آگاهی که افراد عاقل و آگاه به نتایجی متعارض رسیده‌اند خود نوعی نشانه خطاپذیری باور ماست.

والترستورف باور دارد اختلاف‌نظرهای بی‌توضیح در

فلسفه، اخلاق، دین و حتی علوم فراوان هستند و بنابراین، نمی‌توان از وجود آنها نتیجه گرفت باورهای ما غیرعقلانی هستند. یکی از استدلال‌های او برای این مدعا آن است که طرفین اختلاف، حتی وقتی مصداق همتای معرفتی باشند، معمولاً از مواضع خود دفاع و بر آن پافشاری می‌کنند؛ یعنی حتی با داشتن اطلاعات و توانایی‌های شناختی یکسان، نتیجه‌هایی متفاوت می‌گیرند. با این حال، می‌توان استدلال کرد مفهوم اختلاف‌نظر بی‌توضیح محدودیت‌هایی دارد. برخی از فیلسوفان تأکید کرده‌اند اختلاف‌نظرهای به‌ظاهر بی‌توضیح معمولاً ریشه در تفاوت‌های مفهومی، زمینه‌ای یا حتی روان‌شناختی دارند که با تحلیل عمیق‌تر قابل کشف هستند (Kelly, 2005, pp. 178–180).

بنابراین، اگرچه استدلال والترستورف در حمایت از حفظ باور هنوز معتبر است، ممکن است دامنه کاربرد مفهوم «بی‌توضیح» بیش از حد تعمیم یافته باشد و دست‌کم برخی از موارد را به‌اشتباه شامل شود و تحلیل دقیق‌تر دلیل بیشتری برای ارزیابی دوباره باور فراهم آورد.

(۲) والترستورف استدلال می‌کند هرگاه شخص تمام وظایف عقلانی لازم را انجام داده باشد می‌تواند مستحق باقی‌ماندن به باور خود باشد، حتی در مواجهه با اختلاف‌نظر با همتایان معرفتی خود (Wolterstorff, 2014b, pp. 86–89). این دیدگاه به ویژه برای توضیح وضعیت‌هایی اهمیت دارد که در آنها همتای معرفتی و توجیه متکافی وجود دارد ولی اختلاف‌نظر کماکان برقرار است. والترستورف می‌کوشد نشان دهد معیارهای صرفاً مبتنی بر شواهد مشترک یا همتایی قادر به توجیه کامل باورها نیستند و استحقاق می‌تواند نقش جایگزین ایفا کند. با وجود اهمیت این مفهوم، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان تشخیص داد یک فرد واقعاً تمام وظایف عقلانی لازم را انجام داده است. والترستورف معیارهایی دقیق و عملی برای ارزیابی این وظایف ارائه نمی‌دهد و این امر موجب می‌شود مفهوم استحقاق بالقوه ذهنی و انعطاف‌پذیر جلوه کند. در غیاب معیارهای روشن، خطر آن وجود دارد که هر باوری که با جدیت

دنبال شده باشد، حتی اگر از نظر شواهد بی پایه باشد، مستحق تلقی شود و استحقاق به ابزاری برای توجیه تعصب معرفتی بدل شود. فردی را تصور کنید که با دقت و صداقت دلایل مخالف را بررسی می کند، اما به دلیل تعصب های ناخودآگاه یا درک ناقص چارچوب های مفهومی دیگران، نتیجه نهایی او همچنان با شواهد واقعی ناسازگار است. یا فردی را در نظر بگیرید که تلاش می کند تمام شواهد موجود را بررسی کند و دلایل مخالف را نقد کند، اما ممکن است به علت محدودیت در چارچوب مفهومی یا زمینه های فرهنگی، نتواند به درستی تمام وظایف عقلانی را انجام دهد. این مثال ها نشان می دهند ابهام در چگونگی تشخیص انجام وظایف عقلانی محدودیت عملی جدی ای برای مفهوم استحقاق ایجاد می کند. این ابهام موجب می شود نسبت میان استحقاق و توجیه نیز نامشخص باقی بماند. اگر استحقاق بدون ارتباط روشن با شواهد و معیارهای ارزیابی معتبر عمل کند، ممکن است هر باوری که با صداقت و جدیت دنبال شده باشد، حتی اگر بی پایه باشد، قابل دفاع جلوه کند. به این ترتیب، خطر نسبی گرایی معرفتی افزایش می یابد. برای تقویت نظریه و کارآمدی عملی آن، ضروری است تا مجموعه ای از معیارهای عینی و قابل ارزیابی برای «وظایف عقلانی» تعریف شود. همچنین، لازم است نسبت دقیق میان استحقاق و توجیه مشخص شود تا استحقاق فقط به عنوان شرط لازم برای مواجهه باور عمل کند و شرط کافی تلقی نشود.

(۳) نقد فضیلت محور: یکی از نکات مهم در دیدگاه والترستورف تأکید او بر این است که حفظ باور در شرایط اختلاف نظر صرفاً در صورتی می تواند عقلانی تلقی شود که فاعل معرفتی را بتوان فردی جدی، صالح و از نظر معرفتی مسئول دانست (Wolterstorff, 2014a, pp. 327-329). هرچند والترستورف وارد بحث نظام مند درباره فضایل معرفتی نمی شود، تأکید او بر جدیت، صلاحیت و مسئولیت معرفتی می تواند با قرائت های فضیلت محور از عقلانیت باور هم راستا تلقی شود. این نکته اهمیت زیادی

دارد، زیرا نشان می دهد موضع او صرفاً دفاع از حق پافشاری بر باور نیست، بلکه دفاع از شکلی خاص از پافشاری معرفتی فضیلت مندانه است. با این حال، نظریه والترستورف در این زمینه نیز با چند دشواری روبه رو است. نخست، ارزیابی فضیلت های معرفتی بسیار دشوار است و خطر خودفریبی در این جا زیاد است. یک شخص ممکن است خود را متواضع بداند، در حالی که در عمل، در برابر شواهد مخالف بسته و مقاوم باشد. دوم، فضیلت های معرفتی در شرایط واقعی ممکن است با یکدیگر تعارض پیدا کنند. برای مثال، تواضع ممکن است با ثبات معرفتی یا وفاداری به سنت در تضاد قرار گیرد. والترستورف باید سازوکاری روشن برای حل این تعارض ها ارائه کند تا فضیلت محوری صرفاً به توصیه ای اخلاقی و غیرعملی بدل نشود. به علاوه، تأکید صرف بر فضیلت های درونی ممکن است به شکلی جدید از جزم گرایی منجر شود که می توان آن را جزم گرایی فضیلت پوش نامید. در این حالت، فرد ممکن است باور خود را صرفاً به این دلیل که صادقانه و متواضعانه به آن رسیده است عقلانی بداند، حتی اگر شواهدی قوی علیه آن وجود داشته باشد. این وضعیت خطرناک تر از جزم گرایی صریح است، زیرا در ظاهر عقلانی و اخلاقی جلوه می کند اما در عمل راه را بر نقد معرفتی می بندد.

(۴) نقد اجتماعی-هنجاری: موضع والترستورف نه فقط پیامدهای معرفت شناختی، بلکه پیامدهای اجتماعی و هنجاری مهمی نیز دارد. اگر هر گروه یا فردی بتواند صرفاً با اتکا به استحقاق درونی بر باور خود پافشاری کند، فضای گفت و گوی عمومی و امکان هم گرایی عقلانی به شدت تضعیف خواهد شد. در حوزه های سیاسی، حقوقی و اجتماعی، ما نیازمند معیارهایی هستیم که فراتر از دلایل شخصی باشند و بتوانند مبنای اجماع و تصمیم گیری جمعی قرار گیرند. در این زمینه، نظریه والترستورف باید توضیح دهد چگونه می توان میان عقلانیت شخصی و عقلانیت عمومی تعادل برقرار کرد. اگر نظریه او فقط در سطح شخصی کارآمد باشد و نتواند

معیاری برای گفت‌وگوی عمومی فراهم کند، خطر آن وجود دارد که به نسبی‌گرایی قبیله‌ای یا تساهل معرفتی منجر شود. از سوی دیگر، اگر بخواهد معیارهای عمومی را نیز در نظر بگیرد، باید نشان دهد چگونه می‌توان استحقاق درونی را با الزام به ارائه دلایل قابل اشتراک ترکیب کرد. از دیدگاه هنجاری، مسئولیت معرفتی در عرصه عمومی به معنای پاسخ‌گویی به دیگران و عرضه دلایلی است که آنان نیز بتوانند آنها را درک و ارزیابی کنند.^۱ نظریه والترستورف اگر بخواهد در سطح اجتماعی نیز قابل دفاع باشد، باید سازوکارهایی برای گذار از سطح دلایل شخصی به دلایل بین‌الذهانی فراهم آورد؛ در غیر این صورت، خطر این وجود دارد که استحقاق به ابزاری برای فرار از نقد و گفت‌وگوی عقلانی بدل شود.

۴- نتیجه‌گیری

مسئله اختلاف‌نظر دینی یکی از بنیادی‌ترین و چالش‌برانگیزترین مسائل در فلسفه دین معاصر است، زیرا مستقیماً به پرسش از عقلانیت ایمان و مشروعیت معرفتی

^۱ این نگرانی را می‌توان در پرتو برخی از نظریه‌های معاصر روشن‌تر و نظام‌مندتر نیز صورت‌بندی کرد. از یک سو، در چارچوب نظریه عدالت معرفتی میراندا فربکر، تأکید می‌شود شیوه‌های باورآوردن و اظهار باور در عرصه اجتماعی واجد پیامدهای هنجاری هستند و می‌توانند به بی‌عدالتی‌های معرفتی، از جمله بی‌اعتباری ناعادلانه گواهی دیگران یا نادیده‌گرفتن افق‌های تفسیری مشترک بینجامند (Fricker, 2007, pp. 1-8). اگر استحقاق درونی باور بدون الزام به پاسخ‌گویی بین‌الذهانی صورت‌بندی شود، این خطر وجود دارد که نابرابری‌های معرفتی تثبیت یا بازتولید شوند. از سوی دیگر، در سنت عقلانیت عمومی نزد جان راولز و نیز رابرت آودی، بر این نکته تأکید می‌شود که در زمینه‌های سیاسی و نهادی، فاعلان معرفتی وظیفه دارند دلایلی عرضه کنند که دست‌کم علی‌الاصول برای دیگر شهروندان قابل فهم و ارزیابی باشد (Rawls, 2005, pp. 215-227; Audi, 2001, pp. 3-5). از این دیدگاه، عقلانیت شخصی، حتی اگر در درون یک چارچوب دینی یا تفسیری کاملاً معقول باشد، برای توجیه تصمیم‌ها و هنجارهای جمعی کفایت نمی‌کند. این ملاحظات نشان می‌دهد چالش اصلی پیش روی دیدگاه والترستورف نه صرفاً دفاع از عقلانیت شخصی باور دینی، بلکه تبیین نسبت آن با الزامات عدالت معرفتی و عقلانیت عمومی در فضای گفت‌وگوی اجتماعی است.

باورهای دینی گره خورده است. در جهانی که همتایانی معرفتی با باورهای متعارض در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، نمی‌توان از این پرسش گریخت که آیا باور دینی ما در چنین شرایطی همچنان عقلانی باقی می‌ماند یا نه. پاسخ‌هایی مختلف به این پرسش داده شده‌اند: از مصالحه‌گرایی سخت‌گیرانه که تعلیق باور را ضروری می‌داند تا ابرام‌گرایی معتدل که بر امکان استمرار عقلانی باور تأکید دارد. نظریه نیکلاس والترستورف یکی از پاسخ‌های پیچیده و مؤثر در این زمینه است. او در مقاله «اهمیت اختلاف‌نظر بی‌توضیح» و دیگر آثارش تلاش می‌کند تصویری بدیل از عقلانیت دینی ارائه دهد که با واقعیت تجربه انسانی و ماهیت خاص باورهای دینی سازگارتر باشد. نقطه عزیمت او نقد شواهدگرایی کلاسیک و اخلاق باور لاکی است و هدفش بازسازی مفهوم عقلانیت به گونه‌ای است که شامل دلایل شخصی، اعتماد معرفتی و زمینه‌مندی باور شود.

تحلیل مفصل آثار والترستورف نشان می‌دهد نظریه او چند دستاورد مهم برای معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر و فلسفه دین به همراه دارد: اولاً، مفهوم اختلاف‌نظر بی‌توضیح که والترستورف نشان می‌دهد اختلاف‌نظر میان همتایان لزوماً ناشی از خطا یا بی‌توجهی نیست و می‌تواند حتی پس از بررسی کامل شواهد و استدلال‌ها نیز باقی بماند. پذیرش این واقعیت ما را وادار می‌کند تا از مدل‌های ساده‌انگارانه «یا من خطا کرده‌ام یا دیگری» فراتر برویم و پیچیدگی‌های فرایند باورآوری انسانی را جدی بگیریم. ثانیاً، والترستورف با معرفی مفهوم استحقاق نشان می‌دهد عقلانیت باور صرفاً به شواهد قابل اشتراک یا قابلیت اقناع دیگران وابسته نیست، بلکه به فرایندهایی عقلانی بستگی دارد که شخص در راه دست‌یابی به حقیقت طی می‌کند. این بازتعریف امکان دفاع از عقلانیت باور دینی را، حتی در شرایطی که شواهد بیرونی قانع‌کننده‌ای در دست نیست، فراهم می‌آورد. ثالثاً، والترستورف افقی جدید برای ترکیب معرفت‌شناسی با اخلاق باور می‌گشاید. او نشان می‌دهد استمرار عقلانی

شود. برای جلوگیری از این خطر، لازم است معیارهایی قابل سنجش برای استحقاق تدوین شوند که امکان ارزیابی عینی باورها را فراهم کنند. سومین چالش به سطح فضیلت محور نظریه مربوط می شود. تأکید بر فضیلت های درونی اگر با سازوکارهای ارزیابی بیرونی همراه نباشد، می تواند به نوعی جزم گرایی فضیلت پوش منجر شود که در آن باورهای ناموجه در پوشش صداقت و تواضع عقلانی حفظ می شوند. نظریه والترستورف باید معیارهایی برای تشخیص واقعی فضیلت از خودفریبی معرفتی ارائه کند. در نهایت، نظریه والترستورف در سطح اجتماعی و هنجاری نیاز به بازسازی دارد. اتکای صرف به دلایل شخصی و فرایندهای درونی می تواند امکان گفت و گوی عمومی و شکل گیری عقلانیت مشترک را تضعیف کند. در جوامع دموکراتیک و کثرت گرایانه، عقلانیت باید نه فقط در سطح فردی، بلکه در سطح بین الاذهانی و عمومی نیز معنا داشته باشد. این مسأله یکی از چالش های بزرگ نظریه والترستورف در ارتباط با فلسفه سیاسی و اخلاق عمومی است.

توضیح و قدردانی

این مقاله حاصل طرح شماره ۹۹۰۲۹۶۷۰ بنیاد ملی علم ایران (INSF) است و با حمایت مالی این بنیاد نوشته شده است.

References

- Audi, R. (2001). *The architecture of reason: The structure and substance of rationality*. Oxford University Press.
- Christensen, D. (2007). Epistemology of disagreement: The good news. *Philosophical Review*, 116(2), 187–217.
<https://doi.org/10.1215/00318108-2006-035>
- Chignell, A. (2018). *The ethics of belief*. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy Archive* (Spring 2018 Edition). Retrieved from
<https://plato.stanford.edu/archives/spr2018/entries/ethics-belief/>
- Clifford, W. K. (1877). The ethics of belief. *Contemporary Review*, 29, 289–309.
<https://gned.ca/readings/Clifford.pdf>

باور در شرایط اختلاف نظر نه به معنای تعصب و جمود، بلکه در گرو فضیلت هایی مانند تواضع معرفتی، انصاف، و گشودگی ذهنی است. این نگاه فضیلت محور فهمی غنی تر و پخته تر از عقلانیت عرضه می کند که صرفاً به ساختار باور محدود نمی شود، بلکه به منش و سلوک فاعل معرفتی نیز توجه دارد. در نهایت، نظریه والترستورف راهبردی عملی برای زیستن مؤمنانه در جهان معاصر ارائه می کند. این نظریه به باورمندان اجازه می دهد تا در عین آگاهی از وجود مخالفان همتا، همچنان بر باور خود باقی بمانند، بی آنکه دچار جزم گرایی یا بی تفاوتی شوند. از این نظر، نظریه او می تواند پاسخی وجودی به بحران شک و نسبی گرایی باشد که در بسیاری از سنت های دینی تجربه می شود.

اما، در کنار این دستاوردها، تحلیل ما نشان داد نظریه والترستورف با چالش هایی مهم نیز روبه رو است که برای تقویت و تکامل آن باید مورد توجه قرار گیرند. نخستین چالش ضعف نسبی نظریه والترستورف در مواجهه با نقش شواهد مرتبه بالاتر است. او تلاش می کند با تأکید بر عدم شفافیت فرایند باورآوری از الزام معرفتی این شواهد بکاهد، اما در نهایت، نمی تواند به طور کامل نشان دهد چرا وجود مخالفت همتا نباید بر درجه باور تأثیر بگذارد. این مسأله، به ویژه در حوزه دین که اختلاف نظرها بسیار عمیق و گسترده هستند، اهمیتی دوچندان دارد. دومین کاستی مهم به ابهام مفهوم استحقاق مربوط می شود. بدون تعریف دقیق و عملی از وظایف عقلانی لازم، این مفهوم خطر آن را دارد که به ابزاری برای توجیه هر باوری تبدیل شود. Elga, A. (2007). Reflection and disagreement. *Nous*, 41(3), 478–502.
<https://doi.org/10.1111/j.1468-0068.2007.00656.x>

Feldman, R. (2010). *Epistemology* (2nd ed.). Pearson.

Fricker, M. (2007). *Epistemic injustice: Power and the ethics of knowing*. Oxford University Press.

Goldberg, S. (2014). Disagreement, religious belief, and the epistemology of testimony. In L. Callahan & T. O'Connor (Eds.), *Religious faith and intellectual virtue* (pp. 303–319). Oxford University Press.

Goldman, A. I. (1986). *Epistemology and cognition*. Harvard University Press.

Kelly, T. (2005). The epistemic significance of disagreement. In J. Hawthorne (Ed.), *Oxford*

- studies in epistemology* (Vol. 1, pp. 167–196). Oxford University Press.
- Lackey, J. (2014). Taking religious disagreement seriously. In L. Callahan & T. O'Connor (Eds.), *Religious faith and intellectual virtue* (pp. 299–316). Oxford University Press.
- Locke, J. (1975). *An essay concerning human understanding* (P. Nidditch, Ed.). Oxford University Press. (Original work published 1690)
- Plantinga, A. (2000). *Warranted Christian belief*. Oxford University Press.
- Rawls, J. (2005). *Political liberalism* (Expanded ed.). Columbia University Press.
- Wolterstorff, N. (1976). *Reason within the bounds of religion*. Wm. B. Eerdmans Publishing Co.
- Wolterstorff, N. (2001). *Thomas Reid and the story of epistemology*. Cambridge University Press.
- Wolterstorff, N. (2014a). The significance of inexplicable disagreement. In L. Callahan & T. O'Connor (Eds.), *Religious faith and intellectual virtue* (pp. 317–330). Oxford University Press.
- Wolterstorff, N. (2014b). *Entitlement to believe and practices of inquiry*. In T. Cuneo (Ed.), *Practices of belief: Selected essays* (pp. 86–117). Cambridge University Press.